مرور یکی از آثار بهمن محصص به انگیزه دوازدهمین سالمرگ او

مجسمه کشاورز و عدم توازن در زندگی معطوف شده

احمد عسگری

ششم مردادماه دوازدهمین سالمرگ بهمن محصص نقاش و مجسمه ساز دغدغه مند ایران معاصر است؛ هنرمندی که دهم اسفندماه ۱۳۱۰ شمسی در شهر رشت دیده به جهان گشود و از نوجوانی که در کنار حبیب محمدی استاد خود نقاشی را آغاز کرد تا آخرین روزهای زندگی خود در هنر و خلق آثار تجسمی تلاش می‌کرد مسیری برای فهم مشترک و عمیق تر مخاطب از مسائل زندگی فردی و اجتماعی تمهید کند.

بهمن محصص در نگاه منتقدین هنری بیشتر هنرمندی آوانگارد و حتی نخستین هنرمند پست مدرن در ایران معاصر شناخته می‌شود، چرا که باور راسخ او به امکان گفتگو میان نقاش با مخاطب فرصت بیرون جستن از تکنیک‌ها و اسلوب رسمی را به او می‌دهد تا به زعم خود ، هم به مدد «اسپونتانه spontané» و خودانگیختگی و هم با مراجعه کاملا انتقادی و همزمان به میراث نقاشی ایرانی و شرقی و اکسپرسیون نقاشی مدرن و ایضا روح مدیترانه‌ای طرح‌های خود را از شروع قوس، کمان و خط وارد معنی تازه ای بکند تا به مخاطب خود فراتر از همه ادعاها فرصت مداقه و نگاه کردن بدهد.

در پژوهش‌های هنر اجتماعی و طرح مسأله ای که ایهاب حسن برای درک تمایز هنر پست مدرن از نیمه دوم قرن بیست تا به امروز ارائه کرده، ویژگی‌هایی چون بدخوانش، آفرینش زدایی و ایجاد نقصان در طرح ترجیح آمیزش طرح‌ها به تمایز و همین طور پادشکل، پاتافیزیک و هم نشین کردن الگوها و ضد روایت شدن وجه مشترک همه آثاری قرار می‌گیرند که در عین استفاده از تکنیک‌های هنری رایج از آن ساخت شکنی نیز می‌کنند.

این مواجهه از آثار اندی وارهول در نقاشی و طراحی آغاز می‌شود، اما در هنر معاصر ایران تعداد اهالی تجسمی که مخاطرات مادی و معنوی ورود به این سیاق را قبول کرده باشند بیش از تعداد انگشتان یک دست نیست.

اهمیت آثار محصص برای نقد اجتماعی و تأمل درباره شرایط سیاسی اجتماعی ایران معاصر از دهه ۱۳۴۰ شمسی تا به امروز شاید بیشتر از سایر هنرمندان تجسمی باشد، چرا که محصص در هر یک از طرح‌های نقاشی خود به نوعی با شکستن اسلوب آشنا برای چشم مخاطب بومی و غربی با خروج از رمزگان مسلط در نظام ذهنی و زبانی به نوعی گویش فردی را بین اثر و مخاطب آن به اشتراک می‌گذارد. محصص به زعم خود، نه در پی شکل دادن آثار نقاشی برای درخشیدن در موزه‌های بزرگ اروپایی و آمریکایی و یا زینت دادن به دیوار خانه پیرزنی مرفه برای مثال در یک ویلای مجلل در غرب بلکه در پی به اشتراک گذاشتن دغدغه‌های انسانی و رسیدن به فهم عمیق تر مسائل است؛ به همین خاطر هم در نقاشی و هم در مجسمه سازی بدون اصرار روی ترسیم و تبیین رویکرد پست مدرن خود تنها اثر را خلق می‌کند و البته در ظرافت‌هایی که برای نقاشی و مجسمه‌های خود برمی‌گزیند نقدهای سیاسی اجتماعی خود را هم بیرون از دوقطبی‌های لیبرال و مارکسیسم که وجه رایج منازعات فکری دوره خود او بود، بیان می‌کند.

مثال‌های بی شماری از بیان نقد سیاسی اجتماعی محصص را می‌توان در آثار او مرور کرد که نه مانند یک بیانیه سیاسی زمان مند و قابل انقضاء بلکه دقیقا تا دهه‌ها پس از خلق اثر، قابلیت ارجاع به مسائل امروز ایران و جهان را نیز دارند؛ از «خط و نشانِ مینوتور» برای تداعی درد و فهم چرایی و چیستی استبداد و خودکامگی تا تابلوهای «حلیچه» و«هفده شهریور» برای بیان عدم بیان درباره فاجعه و جنایت‌های بزرگ و همین طور آثاری نظیر نقاشی «شرم / دختر عروسکی» که کمتر مورد بحث و نقد پژوهشگران و محافل هنری قرار گرفته اند و از مجسمه ای مانند نی لبک زن که به سبب ارجاعات معنادار به اساطیر یونانی «ساتیر» و فان در مفاهیم رومی دست کم در اروپا شناخته شده ترین اثر اوست و یا مجسمه‌هایی مانند کشاورز، لدا و قو و همین طور آثاری که به انگیزه‌های گوناگون و یا دخالت‌های سیاسی از میان رفتند.

با لحاظ وضعیت امروز جامعه ایران از جنبه‌های گوناگون اقتصادی،اجتماعی و سیاسی پرداختن و مرور مجسمه کشاورز بیشتر و بهتر بتواند تقارن نگاه نقاد و تیزبین این هنرمند با وضعیت امروز و معاصر بودن این هنر را محل نظرورزی قرار دهد:

طرح واره اصلی مجسمه کشاورز را پیکره مردی در حالت ایستاده می‌بینیم با چهره به تعمد محو شده و البته نوعی ایجاد پارادوکس به واسطه پادشکل شدن صورت و بدن که همانند آثار اندی وارهول و هنر پست مدرن در قرن بیستم تردید و پرسش را با بدخوانش از یک متن یا فرم آغاز می‌کنند. مسأله ای که در پیکره مجسمه کشاورز بسیار خودنمایی می‌کند، تاکید روی عدم تقارن برای این بدن انسانی است، چنان که مخاطب حتی بدون آشنایی با مبانی هنر تجسمی و نقد فنی مجسمه نیز می‌تواند به آسانی این را درک کند که کج شدن پیکره انسانی به یک سمت هم نشانه و ارجاعی به خستگی و مضمحل شدن بدن و زیست اوست و هم در عین حال اتکای آن به چوب دستی برای ایستاده ماندن درست از نقطه ای زیر ساعد دست راست آغاز می‌شود که نشان می‌دهد دست چپ مرد کشاورز به تنهایی توان نگه داشتن چوب دستی را ندارد! در پیوند معنادار با همین بدخوانش از طرح بدن انسانی، محصص تصمیم گرفته تا بجای کامل کردن مجزای دو دست کشاورز از آمیزش آشفته دو دست نیز استفاده کند تا دقت مخاطب روی دو دست کشاورز را بیشتر کند: به همان میزان که دست راست بلندتر از دست چپ طراحی شده و انگار فراتر از زیست انسانی با دو ساعد در دست راست مواجه هستیم به این نیز شک می‌کنیم که اصلا کشاورز به کدام سمت ایستاده و آیا چوب دستی نقطه اتکای اوست یا حالتی برای تداعی مطایبه و شوخی در فرم بدن او مورد اشاره هنرمند بوده است؟

در مقایسه با پیکره عضلانی و پرپیچ‌وتاب مرد نی‌لبک زن، با ساق‌ها و ساعدهای نوک‌باریک در مجسمه کشاورز هم برجسته سازی عضلات و پرپیچ و تاب کردن پیکره نقطه ارجاع بهمن محصص به مسائلی در واقعیت سیاسی و اجتماعی دوره اوست؛ با این تفاوت که «مرد نی‌لبک زن» با دست گذاشتن روی اسطوره شناسی یونانی و رومی تداعی نوعی پرسش از حقایق معنوی زندگی را دنبال می‌کرد که شاید جهانشمول تر و فراتر از آسیا و اروپا و آمریکا با مخاطب سخن می‌گفت اما مجسمه کشاورز از پیکره پر پیچ و تاب سوژه به نوعی محدود شدن او را یادآوری می‌کند. پیکره کشاورز محصص در نگاه اول و بر اساس دو پای تقارن یافته رو به مخاطب ایستاده اما در نگاه و مشاهده عمیق تر کتف و دست‌های او به سمت دیگری متمایل هستند و گویی هنرمند سوژه خود را در موقعیت زمانی پس از کشت و کار روی زمین یافته در حالی که محصول را به ثمر رسانده و یا راهی بازار عرضه و تقاضا می‌کند اما نه از زمین خود و نه از محصول زراعی به «بهره مندی» نرسیده و خستگی در تن او مانده است! در این پیکره پاهای کشاورز هم به نسبت دست‌ها و بالاتنه او بسیار نحیف شده اند و از زانوی او فقط استخوان پا باقیست! با این همه اگر بهمن محصص می‌خواهد مجسمه کشاورز همچون دیگر مجسمه‌های او بدون وزن به نظر برسد، پس چرا به چوب دستی اش تکیه کرده و چرا به سمت و سوی دیگری غیر از سوی اصلی ایستادن عطف شده است؟ اینها پرسش‌های مخاطب درباره پیکره ای هستند که هنرمند احتمالا نه فقط از یک واقعیت و ابژه عینی بلکه دهها و صدها واقعیت آنرا با تلفیق پیکره سازی غربی و سنگ تراشی شرقی درهم آمیخته تا رنج بخشی از جامعه خود را یادآوری کند. بدون اشاره مستقیم به‌هانا آرنت و مسائلی که ذیل نتایج عدم توجه به بهره مندی نیروی از تولید خود به مثابه تمایز میان رنجبر «Laborer» و کارگر «Worker» مطرح می‌کند و تبعات آن را زندگی معطوف به غیر خود برمی‌شمارد، می‌توان دریافت محصص نیز ژرف تر از روشنفکران هم دوره خود و حتی بدون مطالعه آرنت چنین نقطه نظری را با مخاطب خود به اشتراک گذاشته است.

مجسمه کشاورز طی سالهای دهه ۱۳۴۰ شمسی و پس از آغاز اصلاحات ارضی و آغاز آشفتگی در نظام کشاورزی ایران ساخته شده و در واقع ارجاعی برون متنی است؛ ارجاع به واقعیت بی برنامگی و محاسبات اشتباه در زمینه آموزش زارعانی که قبل از اصلاحات ارضی عمدتا دیدگاه اقتصادی کلان و طولانی مدت نداشتند و پس از تصمیم سیاسی حکومت پهلوی برای بخشیدن مالکیت زمین‌ها و اراضی کشت به آنها، نتوانستند مدیریت سالیانه درآمدها و همین طور مدیریت آب را بر عهده بگیرند و به زودی دچار تهیدستی شدند و به جای ادامه کشاورزی و تولید زراعی راهِ زندگی در حاشیه کلانشهرها را در پیش گرفتند. گذشته از تأثیرات سیاسی و اجتماعی، طی تمام دهه‌های پس از اصلاحات ارضی هم در شروع سده جدید شمسی و دوره حاضر، هنوز ارتباط معنادار بخش کشاورزی ایران با سایر حلقه‌های زنجیره تولید و انباشت سرمایه در عرصه صنایع، معادن و خدمات مورد توجه سیاستمداران قرار نگرفته و بجای کشاورزی، ورود و خروج سرمایه به بازار مسکن هدف اصلی برنامه‌ها و سیاست‌های کلان دولت‌ها بوده و شعار «مسکن، پیشرانه قطار اقتصاد» بخصوص از دوره سازندگی تا به امروز حتی اجازه نداده تحقق یا عدم تحقق بهره مندی کشاورزان از دست رنج خود به یکی از سرفصل گفتگوی سیاسی و اجتماعی مبدّل شود.

بحران ناشی از همین وضعیت در کشاورزی و نیروی کار فعال در این عرصه برای سرزمین ایران که اقلیم چهارفصل و فرصت‌های وسیع کشاورزی و باغداری یکی از مهم ترین پایه‌های قدرت اقتصادی و سیاسی آن طی سده‌های متمادی بوده همچون حذف صورت و حتی سر از پیکره مجسمه کشاورز و اغراق هنرمند در برجسته و ریزساختن برخی اجزای بدنِ آن، بحران‌های در هم تنیده دیگری را نیز برای جامعه ایران به دنبال داشته و نظرورزی در پیکره مجسمه کشاورز از بهمن محصص شاید ذهن مخاطب را برای یافتن پاسخ‌های درست و عالمانه برای وضعیت امروز ایران هم آماده تر سازد!

نادر فلاح:

می‌خواستم به خودم کشیده بزنم!

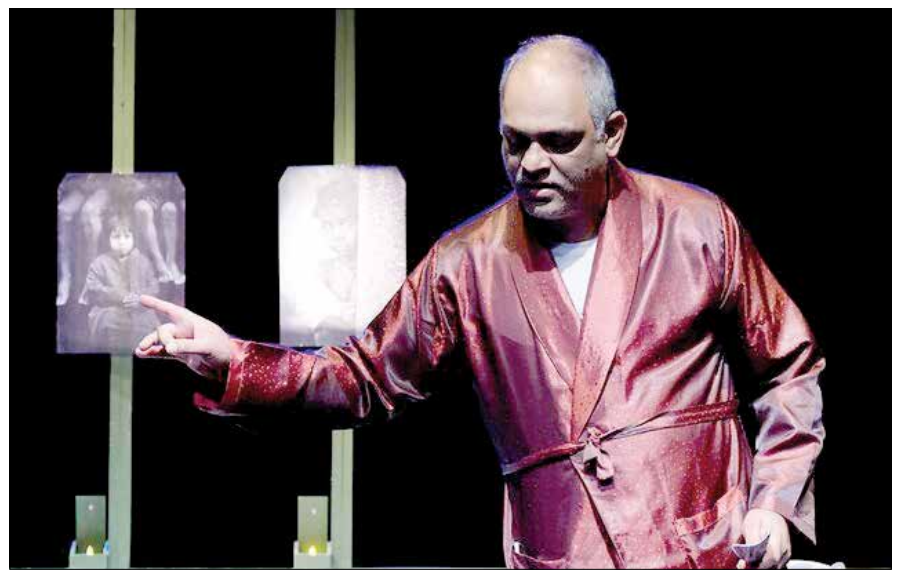

نادر فلاح که این روزها با بازی در نمایش «تب» روی صحنه است، می‌گوید که با بازی در این نمایش می‌خواسته به خودش سخت بگیرد.

نمایش «تب» به کارگردانی رویا کاکاخانی، یک اثر تک پرسناژه است که این روزها با بازی نادر فلاح در تالار قشقایی مجموعه تئاتر شهر روی صحنه می‌رود.

فلاح در گپ و گفتی با ایسنا از چالش‌های بازیگری در آثار تک پرسوناژه و جایگاه فرهنگ و هنر در جامعه فعلی می‌گوید.

او که با این نمایش چندمین تجربه خود را در زمینه بازی در کارهای تک نفره انجام می‌دهد، یادآوری می‌کند: بعد از مدت‌ها کار گروهی دوست داشتم در نمایشی تک‌نفره بازی کنم.

فلاح که در حوزه تئاتر و تصویر فعال است، ادامه می‌دهد: با بازی در این نمایش می‌خواستم به خودم سخت بگیرم چون وقتی بازیگر آلوده سریال و سینما می‌شود، دچار نوعی تنبلی و لختی خواهد شد و آمادگی و چابکی و جدیت خود را از دست می‌دهد. به همین دلیل می‌خواستم به خودم کشیده‌ای بزنم که من بازیگرم و هر از گاهی باید این موضوع را به خودم یادآوری کنم.

او بزرگ‌ترین چالش خود را در این نمایش، متن آن می‌داند و اضافه می‌کند: بزرگ‌ترین چالشی که با این کار داشتم، این است که نمایشنامه آن یک خط قصه مشخص نداشت بلکه متنی هذیان‌زده و پراکنده بود که گویی در هر لحظه از ذهن نویسنده ترواش کرده بود. چنین متنی حتی برای یک درام چند نفره، یک بحران است چراکه تماشاگران ایرانی حتی با سریال‌هایی که روایتی غیرخطی دارند، به سختی ارتباط برقرار می‌کنند. بنابراین در وهله اول با نمایشنامه خیلی درگیر بودم. فلاح که بعد از خوانش اولیه تمایلی به بازی در این نمایش نداشته، می‌افزاید: اولین بار که متن را خواندم، از آن ترسیدم و حتی گفتم در این نمایش بازی نمی‌کنم ولی در خوانش‌های چند باره و بعد از صحبت با کارگردان به این نتیجه رسیدم که خود متن پیشنهادهایی ارایه می‌دهد و قابلیت‌های اجرایی خود را به رخ می‌کشد. به همین دلیل تصمیم گرفتم در آن بازی کنم.

او با اشاره به دیگر دشواری‌های بازیگر برای بازی در کارهای تک نفره توضیح می‌دهد: هیچ جای خطا و اشتباهی نیست. بازیگر مدام روی صحنه است و حتی نمی‌تواند لحظه‌ای از کار جدا شود و اشتباه خود تصحیح یا نفسی تازه کند.

فلاح با اشاره به اینکه متن اصلی نمایش ۱۵۰ صفحه است، درباره حذف بخش‌هایی از آن می‌گوید: اجرای متن کامل سه ساعت زمان می‌برد. برخی مواردی که مطرح شده بود، مناسبت چندانی با جامعه ما نداشت. به همین دلیل خودمان آن را حذف کردیم. شورای نظارت و ارزشیابی هم نکاتی داشت و بخشی هم به دلیل ممیزی حذف شد.

او که با بازی در این نمایش بعد از مدت‌ها در مجموعه تئاتر شهر روی صحنه رفته، ادامه می‌دهد: بعد از تئاتر «سیاها» کار حامد محمد طاهری که آن را در موتورخانه تئاتر شهر اجرا کردیم و یک نمایشنامه‌خوانی در تالار اصلی، خیلی سال بود که در تئاتر شهر کاری نداشتم . این مجموعه مهم‌ترین مرکز تئاتری ماست که پرستیژ خود را دارد و همیشه درباره انتخاب آثار سختگیری‌های خاص خود را داشته است. بنابراین تئاتر شهر هم برایم یادآور خاطرات ۹۰ شب اجرای «سیاها» است و هم دیگر خاطرات جوانی‌ام چراکه از دوره دانشجویی این مجموعه را با معماری منحصر به فردش دوست می‌داشتم.

فلاح درباره برخی از عواملی که این روزها سبب دوری مردم از حوزه فرهنگ و هنر و بویژه تئاتر شده، توضیح می‌دهد: برداشت ما از مقوله فرهنگ و هنر کمی به بیراهه رفته. در حالیکه اهمیت فرهنگ و هنر در یک جامعه حتی بیش از غذاست چون فرهنگ و هنر خوراک روح را تامین می‌کند و در برخی جوامع ، مردم از غذای خود می‌گذرند تا کالای فرهنگی تهیه کنند. اما در کشور ما اولویت با خوراک و پوشاک است و فرهنگ و هنر در اولویت پنجم و ششم قرار دارد.

او ابراز تاسف می‌کند: در حال حاضر حتی سریال‌ها که همیشه بیشترین مخاطبان را دارند، برای بسیاری از مردم جنبه سرگرمی پیدا کرده‌اند و مردم عموما دنبال سریال‌هایی رایگان هستند تا با تماشای آنها وقت‌گذرانی کنند در حالیکه فرهنگ هنری وسیله آگاهی بخشی و خوراک مغز است ولی متاسفانه در نقطه‌ای کور قرار گرفته است.

نمایش «تب» هر شب راس ساعت ۲۰ و سی و به مدت ۷۰ دقیقه در تالار قشقایی مجموعه تئاتر شهر روی صحنه می‌رود.

چالش‌های جدید سینما در راه است؟!

مجمع عمومی خانه سینما در حالی طی هفته گذشته لغو شد که در انتظار تایید نامزدهای معرفی شده اش از سوی وزارت ارشاد است.

به گزارش ایسنا، برگزاری مجمع خانه سینما و انتخابات هیأت مدیره آن طبق برنامه‌ریزی‌ها باید دوم مردادماه انجام می‌شد. این انتخابات که همیشه در جای خود حساسیت‌های زیادی دارد در مقطع فعلی بیش از پیش مهم شمرده می‌شد بویژه آنکه بعد از انتقادهای متعدد به عملکرد هیأت مدیره فعلی، صنوف سینمایی تصمیم گرفتند چهره‌های مطرح و اسم و رسم‌داری را که اکثراً مقبول اهالی سینما هستند راهی هیأت‌مدیره کنند تا شاید در شرایط حساس کنونی بتوانند رویکرد بهتری را در پیش بگیرند. اما از آنجا که انتخابات هیأت مدیره خانه سینما به عنوان بزرگترین نهاد صنفی - هنری معمولاً بی‌حاشیه نبوده، این بار هم از چند روز مانده به برگزاری مجمع و انتخابات، اعتراض‌هایی از سوی جامعه صنفی تهیه‌کنندگان درباره نحوه انتخاب نماینده اتحادیه تهیه کنندگان (منوچهر محمدی) و تایید نکردن صلاحیت او علنی شد تا به این ترتیب بار دیگر اختلاف میان تهیه‌کنندگان سینما که در قالب چهار تشکل فعالیت می‌کنند نمایان شود.

این اعتراض‌ها تا چند ساعت قبل از برگزاری انتخابات ادامه داشت؛ انتخاباتی که دو ساعت مانده به برگزاری لغو و به زمانی دیگر موکول شد!

اگرچه تهیه کنندگان معترض، لغو انتخابات را نتیجه پیگیری و اعتراض خود دانستند، اما اظهارات محمدعلی نجفی - رئیس هیأت مدیره خانه سینما - و نیز پیگیری‌های ایسنا براین دلالت دارد که دستور لغو مجمع و انتخابات هیأت مدیره از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اتفاق افتاده، آن هم با استناد به بندی از یک قانون که تاکید می‌کند برگزاری چنین انتخاباتی در مجموعه تحت نظارت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی باید با معرفی و تایید افرادی که قصد نامزدی در انتخابات را دارند، همراه باشد.

البته برخی مطلعین امر می‌گویند که این قانون، جدید نیست و پیش‌تر هم وجود داشته منتها همانطور که نجفی هم در گفت‌وگوی خود با ایسنا اشاره کرد، به نظر می‌رسد در دوره‌های قبل ارتباط میان مدیران وزارت ارشاد و سازمان سینمایی با خانه سینما بیشتر بر پایه همراهی و اعتماد بوده و تنها بر نحوه برگزاری انتخابات نظارت می‌کردند اما با تغییر دولت، مدیران دولتی تاکید دارند نمایندگان صنوف که برای شرکت در انتخابات کاندیدا می‌شوند، ابتدا تایید صلاحیت شوند.

این اتفاق سبب شد که با وجود همراهی هیأت مدیره فعلی خانه سینما برای به تعویق انداختن انتخابات، این پرسش مطرح باشد که اگر درخواست وزارت ارشاد قانونی و برای بررسی صلاحیت نامزدها است، چرا زودتر اقدام نکرده و تنها دو ساعت مانده به برگزاری انتخابات دستور به لغو داده شد؟! بخصوص آنکه گفته می‌شود رئیس سازمان سینمایی که در روزهای گذشته در عراق حضور داشت پیش از سفر خود، نماینده سازمان سینمایی را برای حضور در انتخابات خانه سینما به عنوان ناظر معرفی کرده بود.

در پی این اتفاق سیدمحسن‌هاشمی در بخشی از یادداشتی انتقادی، اقدام سازمان سینمایی را «در تعیین صلاحیت نامزدهای هیات مدیره اقدامی غیر قانونی و خارج از صلاحیت‌های آن دانست.» او تاکید دارد که «هیچگاه در اساسنامه خانه سینما ضرورت تایید نمایندگان اصناف از سوی مراجع وزارتخانه ارشاد ثبت و مصوب نشده است و صرفا نمایندگان اصناف نباید دارای محکومیت کیفری موثر قانونی و حکم اجرا نشده آرای قطعی مراجع داوری خانه سینما، باشند.» وی اقدام به لغو انتخابات را به این دلیل دانسته که «مسندنشینان سازمان سینمایی بیم آن دارند که از دریچه انتخابات هیات مدیره پیش رو مدیرانی صنفی و مطالبه‌گر بیرون بیایند.» با این وجود برخی اظهارات نشان می‌دهد که اگرچه در دوره‌های گذشته چنین مسئله‌ای در مسیر برگزاری انتخابات هیأت مدیره خانه سینما وجود نداشت و همراهی این نهاد صنفی در این دوره برمبنای قانون بوده، اماحالا که کار به تایید صلاحیت از سوی وزارت ارشاد رسیده اگر مدیران این وزارتخانه صلاحیت نامزدها را که چهره‌هایی با سابقه در سینما هستند تایید نکند، آیا باید در انتظار شروع یک دوره چالش‌برانگیز جدید میان دولت و خانه سینما باشیم؟

نگاه

ساعت‌های پشت لپ‌تابی!

شادمان شکروی

گاهی می‌شود که کلمات به سرعت روی کاغذ یا صفحه مانیتور جاری می‌شوند و گاه می‌شود که مدت‌های طولانی قلم بدست یا بدون قلم پشت لپ تاب می‌نشینی و به جایی زل می‌زنی تا بلکه چیزی به ذهنت برسد.

آنچه بتوانی روی کاغذ یا صفحه مانیتور جاری اش کنی. خوب این یک قسمت از کار نوشتن است. همه آن‌هایی که در این حوزه وارد می‌شوند تجربه این لحظات را داشته اند. جان اشتاین بک در یادداشت‌هایش اشاره می‌کند که در این زمان‌های منحوس برای اینکه به ذهنش کمک کند، مدادهای روی میزش را می‌تراشد. گاهی می‌رسد که تا بیست یا سی مداد را می‌تراشد. آن هم تا ته. گابریل گارسیا مارکز هم اشاره می‌کند که در مواقعی که ذهنش درجا می‌زند، شروع می‌کند کلید و پریزهای خانه را بازکردن و دوباره بستن. حداقل از نویسنده‌های ژاپنی بهتر است که در این مواقع خیلی راحت خودکشی می‌کنند!

البته من اهل بیرون ریختن کلید و پریزهای خانه نیستم. این روزها هم کمتر کسی مداد دستش می‌گیرد چه برسد به این که پشت سر هم آن را بتراشد. نمی‌توانم مثل برخی خانم‌های نویسنده به شستن ظرف و ظروف خانه روی بیاورم چون نوعی تنفس ذهنی زنانه است و احتمال قوی به کار نویسندگان زن خواهد آمد. اما گاهی می‌شود که برای فرار از چنگال هیولای صفحه سفید که جلوی چشم‌هایم چنگ و دندان نشان می‌دهد، سعی می‌کنم از اندرز ریموند کارور پیروی کنم. همان که قبل از کارور فلوبر به موپاسان سفارش کرده بود: خط خطی کردن. از یک جایی شروع می‌کنم و یک جمله می‌نویسم و بعد جمله بعدی را و به همین ترتیب. هرچه که صفحه سفید سیاه‌تر می‌شود روح من هم آرام تر می‌شود. سابق بر این این خط خطی کردن‌های از سر استیصال را چندان جدی نمی‌گرفتم. فکر می‌کردم مشتی کلمات ردیف شده و فاقد ارزش هستند که به کاری نمی‌خورند. این روزها نظرم تغییر کرده. بهرحال از هیچ که بهتر هستند. در برخی از آن‌ها شاید رگه‌هایی از یک اندیشه یا تصویر یا موقعیت باشد که بتوان به مرور آن را پرداخت کرد. هرچند این پرداخت مواقعی چند ماه و حتی سال وقت می‌گیرد.

تردیدی نیست که عالی می‌شد و می‌شود اگر همه چیز از همان ابتدا به ذهن می‌رسید و برسد و به سرعت روی مانیتور یا صفحه کاغذ بیاید ولی حداقل در خصوص آن‌هایی که نوشته‌های از نوع بازاری خلق نمی‌کنند یا سعی می‌کنند خلق نکنند، این نوعی خلاف جریان طبیعت حرکت کردن است. غیر ممکن نیست ولی نادر است. این است که اینطور فرض می‌کنم که خود این خط خطی‌های ملال کُش، مصالح خام یک ساختمان هستند که باید از روی نقشه و مهندسی به آن‌ها شکل داد. همانطور که گفتم این مهندسی زمان و صبوری خودش را می‌خواهد. گاهی یک نوشته را یکی دو یا حتی سه سال با خودت حمل می‌کنی. فاصله به فاصله می‌خوانی و با هربار خوانش درمی‌یابی که هنوز خیلی جاهایش نیاز به اصلاح دارد. حتی شاید از بیخ و بن نیاز به بازنویسی داشته باشد. بدین ترتیب زمان کامل شدن از آنچه فکر می‌کنی طولانی‌تر می‌شود. اما خوب تجربه به من نشان داده است که یک نوشته ناقص را با اشتیاق بیشتر می‌توان ادامه داد تا اینکه هربار بخواهی از یک سفیدی آزاردهنده شروع کنی. این فکر من است و ممکن است بسیاری رویه دیگری داشته باشند. می‌توانند همان را ادامه بدهند. همانطور که خود من هم ممکن است تغییر رویه بدهم. از این چیزها در عالم ادبیات زیاد اتفاق می‌افتد. اعتراف می‌کنم که بسیار پیش آمده که به نویسندگان کتاب‌های به اصطلاح بازاری غبطه خورده ام. شیوه کار آن‌ها پیچیده نیست. ساعت را تنظیم می‌کنی و شروع می‌کنی به نوشتن یا تایپ کردن. روزی سی صفحه. چهل صفحه. حتی بیشتر. همه چیز خودبخود شکل می‌گیرد و حوادث جای خودش را پیدا می‌کند. اگر هم انحنا و اعوجاج داشت که معمولا بسیار هم دارد، روز بعد می‌توانی به شکل مناسب رفع و رجوع اش کنی. فوق اش یکی دو حادثه جدید خلق می‌کنی یا مقداری فضای شاعرانه مردم پسند می‌آفرینی و معایب را می‌پوشانی. خواننده این طور نوشته‌ها چندان هم اهمیت نمی‌دهد که چفت و بست نوشته خوب با هم جور شده یا نه. به دنبال سرگرمی و وقت گذرانی است و البته همان صحنه‌های جذاب و حوادث خلق شده است که نظرش را می‌گیرد. اگر نویسنده نام و آوازه ای هم داشته باشد که دیگر معایب مثل یخ در ذهن خواننده آب می‌شوند. هیمنه نویسنده از ابتدا تاثیر خودش را می‌گذارد و اگر هم خطایی باشد ولو واضح و توی ذوق زن به حساب نادانی خواننده گذاشته می‌شود. قدر مسلم افراد پرآوازه بالاتر از فهم عامه می‌نویسند. اگر نقصی باشد بی‌تردید در فهم عامه است.

می‌گویند هنر بازاری که به مثابه خط تولید خلق می‌شود، دوام چندانی ندارد. درست هم می‌گویند. کمتر نویسنده‌ای است که بدون تلاش و عرق ریزان به تمام معنی اثر شایسته ای خلق کرده باشد. با این حال تولید بازاری نویس‌ها قدر مسلم بالاتر است و تا یک هنرمند اصیل بخواهد یک صفحه بنویسد، یک بازاری نویس حرفه ای کتاب را به انتها رسانیده است. گیرم اولی یا دومی نگیرد. به هرحال سومی می‌گیرد و شهرت به همراه می‌آورد و شهرت عیب‌ها را می‌پوشاند و نام و نشان خالق اعتبار و اقتصاد و احترام می‌شود. آنچه کم پیش می‌آید یک هنرمند اصیل از آن بهره‌مند شود. البته اگر موارد استثنایی را کنار بگذاریم. حال این که در این میان و علیرقم فضای دلسرد کننده و جان گزای ادبیات کشور، هیچوقت نتوانسته ام خودم را راضی کنم که از این جان کندن بیهوده دست بکشم، قطعا از بی عقلی من است وگرنه من به هیچ وجه در حد یک هنرمند خلاق قابل اعتنا نبوده ام که حداقل بخواهم به این یکی ببالم. ساعت‌ها نشستن پشت لپ تاب و انتظار کشیدن عادت دیرینه من است. آنچه شاید اندرز فلوبر و کارور تا حدی به آن اعتدال ببخشد اما نمی‌تواند از گدازندگی همان زمان کوتاه شده هم بکاهد.

تا فراموش نکرده ام جان اشتاین بک به یکی از دوستانش که دچار افراط در درجازدن شده بود سفارش کرده بود که شعر بگوید. فکر نکند فقط یک چیزهایی را به اسم شعر سرهم کند. به این ترتیب دوباره ذوقش سرجا می‌آید. من این را هم آزموده ام. بد نیست. منتهی رفته رفته شعر آدم را به خودش جلب می‌کند و بعد وسواسی می‌شوی و می‌بینی به جای نثر نویسی داری روی قوافی و مضامین و صور خیال عرق ریزان می‌کنی. این هم مکافات خودش را دارد. حتی مواقعی شعر از نثر با اهمیت‌تر می‌شود و باز حدیث ساعت‌های نحس نشستن پشت لپ تاب به شکل دیگر تکرار می‌گردد. این است که این اندرز آقای اشتاین بک به کار من نمی‌خورد. شاید به کار دیگران بخورد. هرکس می‌تواند آزمایش کند و ببیند که مفید هست یا نه.

منبع: خبرآنلاین

اخبارکوتاه

مجید انتظامی
عضو شورای هنری ارکستر سمفونیک تهران شد

با حکم مشاور وزیر و مدیرعامل بنیاد رودکی، مجید انتظامی به عنوان عضو شورای هنری ارکستر سمفونیک تهران معرفی شد.

به گزارش روابط عمومی و امور بین‌الملل بنیاد رودکی، در راستای تقویت ارکسترهای بنیاد رودکی با حکم مجید زین‌العابدین، استاد مجید انتظامی به عضویت شورای هنری ارکستر سمفونیک تهران درآمد. مجید انتظامی موسیقی‌دان و آهنگساز برجسته کشورمان، برگزیده سیمرغ بلورین در چهار دوره جشنواره فیلم فجر برای موسیقی متن فیلم بوده است.

استاد انتظامی همچنین برگزیده هشتمین همایش چهره‌های ماندگار در سال ۱۳۸۹ است و در سال ۱۳۹۳ نیز به عنوان جهادگر عرصه فرهنگ و هنر نشان افتخار دریافت کرده است . شورای هنری ارکستر سمفونیک تهران با حضور ۵ نفر از استادان و نخبگان موسیقی کشور جهت اعتلای موسیقی فاخر در بنیاد رودکی برای ارکستر سمفونیک تهران برنامه‌ریزی می‌کند.

اجرای متفاوت اُپرای عاشورا در تالار وحدت

اُپرای عاشورا با بازآفرینی و طراحی جدید برای نخستین مرتبه در تالار وحدت روی صحنه می‌رود. به گزارش روابط عمومی و اموربین‌الملل بنیاد رودکی، این اجرای متفاوت از ۱۹ مردادماه روایتی ویژه از حماسه حسینی را در تالار وحدت پیش روی تماشاگران قرار می‌دهد.

باز آفرینی متن ، طراحی و کارگردانی اپرای عاشورا توسط بهروز غریب‌پور با همکاری گروه عروسکی آران است.

بهزاد عبدی آهنگساز و محمد معتمدی، مصطفی محمودی و محمدرضا صادقی آوازگران اپرای عاشورا هستند. این اپرای فاخر هنری به همت بنیاد رودکی از ۱۹ مردادماه به مدت سه شب ساعت ۲۱ در تالار وحدت روی صحنه می‌رود. بلیط اپرای عاشورا از طریق سایت تیوال به نشانی tiwall.com در دسترس مخاطبان قرار دارد.